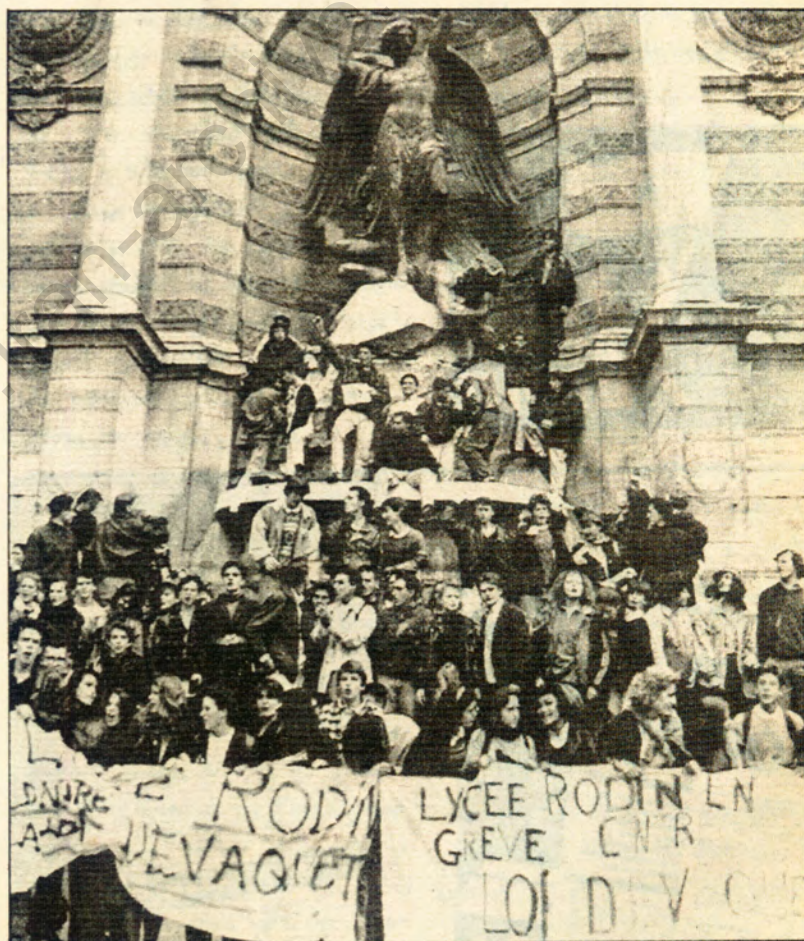


اعتراضات گسترده دانشجویی در فرانسه

عزاران تن از دانشجویان و دانش آموزان فرانسوی در روز ۲۵ نوامبر در اعتراض به لایحه پیشنهادی دولت شیراک در مورد آموزش دانشگاهی دست به تظاهرات زدند. دانشجویان معتقدند بنابر این قانون فرزندان ثروتمندان و دولت‌مندان خواهند توانست با نمرات پایین‌تر، با سو استفاده از موقعیت اقوامشان، به دانشگاهها وارد شوند. این تظاهرات در شهرهای پاریس،

لیل، دانکرک، بولنی، ماری، کلمون فران، نیم و لیبژ آنچنان گسترده بود که برخی از مفسران سیاسی این اعتراضات را با تظاهرات مه سال ۶۸ مقایسه کردند.

همچنین دانشجویان در ۷۲ مجتمع دانشگاهی فرانسه، قصد دارند با اعتصاب گسترده‌ای در روز ۲۷ نوامبر، مخالفت خود با پیشنهادی دولت را نشان دهند. □



دانشجویان فرانسوی در پایان تظاهرات خود در میدان سن میشل پاریس، قطعنامه‌ای را در اعتراض به لایحه پیشنهادی دولت قرائت کردند.

رژیم ایران

منع درآمد ضدانقلابیون نیکاراگوئه

پس از گذشت بیش از یک ماه از سرکونی عوایمی با برتری آمریکایی در خاک نیکاراگوئه، خلبان آن که عضو سازمان جاسوسی آمریکا ست، توسط دادگاه انقلابی نیکاراگوئه به اتهام کمک به ضد انقلابیون کنترا به ۳۰ سال زندان محکوم شد.

این عوایمی که در حال حمل اسلحه و وسایل نظامی برای ضد انقلابیون نیکاراگوئه بود در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۸۶ توسط نظامیان نیکاراگوئه در نزدیکی مرز این کشور با کوستاریکا سرنگون شد. در این جریان ۳ سرنشین آن که از مزدوران سازمان "سیا" بودند به غلاکت رسیدند. پس از سرکونی عوایمی دولت آمریکا هر گونه رابطه‌ی سرنشینان عوایمی با ارتش و سازمان جاسوسی آمریکا تکذیب کرد. اما با به دست آمدن یک سری مدارک از اجساد و لاشه‌ی عوایمی بار دیگر چهره‌ی واقعی امپریالیسم آمریکا بر جهانیان رو شد. این مدارک حاکی از انجام حداقل ۱۰ مورد انتقال مستقیم اسلحه از طرف دولت آمریکا به ضد انقلابیون بود. بنا به گفته‌ی وزیر دفاع نیکاراگوئه تا به حال ۶ عوایمی حمل و نقل و ۷ مایلی کوپتر آمریکایی در خاک این کشور سرنگون شده‌اند که در عمده‌ی موارد دولت آمریکا منکر رابطه‌ی آنها با دستگاه نظامی و جاسوسی خود شده است.

با افشا شدن قراردادهای فروش اسلحه‌ی آمریکا به ایران، اخیراً معلوم شد که بیش از ۳۰ میلیون دلار سود حاصله از این قرارداد مستقیماً به ضد انقلابیون کنترا ارسال شده است و این مساله منجر به بروز برخی مشکلات در رابطه‌ی بین کابینه‌ی ریکان و س‌ای آمریکا شده است. □

انگلستان

لندن - نخستین جلسه‌ی فرنگی سازمان دانشجویان ایرانی عوادار سچفا، در سال جدید تحصیلی در روز ۱۲ نوامبر در ساختمان اتحادیه‌ی دانشجویان دانشگاه لندن برگزار شد.

موضوع بحث "جنگ ایران و عراق؛ گذشته، حال و آینده" بود، که در حال حاضر، از اهمیت خاصی برای نیروهای سیاسی، به ویژه به واسطه‌ی پیوند مستقیم آن با آینده‌ی جنبش، برخوردار است.

در طی سخنرانی دو تن از عواداران سازمان، عواملی که منجر به شروع جنگ ارتجاعی بین دولتهای ایران و عراق شد، پیامدهای آن، موضع امپریالیستها، تاثیر جنگ در منطقه و غیره را مورد بررسی قرار دادند. و، سپس، برخورد نیروهای سیاسی ایرانی به جنگ، در چند سال اول جنگ و اکنون، به نقد کشیده شد.

در این مقاله، به درستی، بر اهمیت و نقش سازمان‌گرانه‌ی یگانه شعار و تاکتیک صحیح و انقلابی، در حال حاضر، یعنی تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی علیه رژیم (قیام مسلحانه) تاکید شد. و، مواضع فرمیستهای همچون " راه کارگر " که نخست به دفاع از "جنگ میهنی" برخاستند، و اکنون، از رژیم جمهوری اسلامی طلب " صلح " می‌کنند و یا، " بلوک ائتلافی کومله - سهند " که علی رغم رادیکالیسم ظاهری تحت پوشش شعار "قطع جنگ بی‌درنگ اعلام باید گردد "، به دفاع از صلح رژیم برخاسته‌اند، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. پس از پایان سخنرانی، بیش از دو ساعت، در این باره بحث آزاد انجام گرفت.

○ ○ ○

فرانسه

پاریس - در پی تصویب قوانین ضد بشری از سوی دولت فرانسه، هر روز تعداد بیشتری از پناهندگان و مهاجرین از فرانسه اخراج می‌شوند. به طوری که بنا به اعتراف " پاسکوا " وزیر امنیت فرانسه، از تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۸۶ تاکنون ۱۷۰۰ نفر اخراج شده‌اند. در رابطه با اخراجهای بی‌رویه، فشارها و تضيیقاتی که هم‌اکنون

سوئد

لین شوپینک - در تاریخ شنبه ۴ اکتبر ۸۶، نمایشگاه عکسی از طرف عواداران سچفا در شهر لین شوپینک در رابطه با سالگرد جنگ ارتجاعی ایران و عراق برپا شد. این نمایشگاه که در یکی از میدانهای اصلی شهر برگزار شد، مورد توجه بسیاری از شهروندان سوئدی قرار گرفت و تعداد زیادی اطلاعیه‌های افشاگرانه در رابطه با صدور اسلحه از سوئد به ایران به زبان سوئدی پخش شد.

مفت‌نامه‌ی *Socialist Organiser*، نشریه‌ی یکی از سازمانهای چپ انگلیس، طی مصاحبه‌ای با یکی از نمایندگان سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز به طرح سئوالاتی در رابطه با موقعیت رژیم در حال حاضر، دلایل ادامه‌ی جنگ، وضعیت طبقه‌ی کارکنان ایران، وضعیت سازمان مجاهدین و حزب توده پرداخت. در جواب، رفیق عوادار، مواضع سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرامون سئوالهای طرح شده را تشریح کرد. این مصاحبه در شماره‌ی ۲۹۳، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶، این نشریه

بر پناهندگانه سیاسی و مهاجرین روا می‌شود، در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۸۶ بنابه فراخوان ۵۵ سازمان و گروه سیاسی نظاهرانی در پاریس برپا گردید. انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه (عوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران)، با در دست داشتن پلاکاردهایی با مضمون محکوم کردن اعمال دولت فرانسه، در این تظاهرات شرکت جست. ضمناً جمعی از پناهندگان سیاسی ایرانی نیز جهت اعتراض به اقدامات دولت فرانسه علیه پناهندگان و مهاجرین در این تظاهرات شرکت نمودند. □

همچنین رفقای عوادار با توضیحات شفاهی خود در رابطه با نقش جنگ ارتجاعی در زندگی توده‌های زحمتکش میهنمان، به افشاکاری در مورد شعارهای صلح که از طرف محافل بورژوازی عنوان می‌شود پرداختند. □



به چاپ رسیده است.



وضعیت اقتصادی رژیم

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی طی چند سال گذشته جهت پیشبرد اهداف ارتجاعی و جنگ طلبانه خود جامعه را بیش از پیش به سوی فقر، گران، بیکاری و جان کلام، به سوی يك فلاکت عمومی سوق داده است، کاهش قیمت‌های نفتی عاملی مضاعف در تشدید تأثیرات فلاکت‌بار سیاست‌های رژیم بر روی زندگی توده‌های زحمتکش شده است.

در چند سال گذشته نه تنها میزان وابستگی به درآمد‌های نفتی کاهش نیافت، بلکه بر میزان این وابستگی افزوده شده است. در این رابطه رئیس "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن" رژیم می‌گوید: "اقتصاد کشور در ۷ سال قبل از انقلاب ۱۰۵ میلیارد دلار و در ۷ سال بعد از انقلاب ۱۱۶ میلیارد دلار از محل فروش نفت درآمد داشته است و از محل صدور کالای غیرنفتی قبل از انقلاب حدود ۳ درصد و پس از انقلاب حدود ۴/۴ درصد درآمد ارزی کشور بوده است." (کیهان، ۲۱ اردیبهشت ۶۵) از سوی دیگر، به موازات افزایش وابستگی به نفت، میزان واردات کالاهای خارجی و مواد مصرفی نیز، علی‌رغم همه عوام‌فریبی‌های رژیم در زمینه "خودکفایی"، مدام افزایش می‌یابد. واردات مواد غذایی رژیم بنابه گزارش وزارت کشاورزی آمریکا در سال ۸۲ نسبت به سال ۷۹ به میزان ۲/۵ برابر افزایش داشته است. یعنی از ۴/۸ میلیارد دلار در سال ۷۹ به ۴/۴ میلیارد دلار در سال ۸۲ رسید. و یا تنها در زمینه واردات کتدم از ۱/۵ میلیون تن در سال ۶۰ به ۳ میلیون تن در سال ۶۲ افزایش داشت.

اما کاهش درآمد‌های ارزی از ۲۴/۲

میلیارد دلار در سال ۶۲ به میزان ۱۰ میلیارد دلار در سال جدید "و عدم چشم‌انداز بهبود در درآمد‌های نفتی، حداقل در کوتاه مدت، رژیم را مجبور به تجدید نظر در سیاست تجارتی خود کرده است. ناامیدی سرمداران از بهبود وضعیت مالی کاملاً مشهود است. در این رابطه روزنامه‌ی رسالت مورخ ۳۰ مهرماه علی‌رغم ادعای کاذب آفازاده، وزیر نفت می‌نویسد: "حتی طبق بعضی بررسی‌ها روزانه ۱/۲ میلیون بشکه عرضه بیش از تقاضا وجود دارد و این در حالیست که سقف تولید او یک افزایش نیافته بود. بنابراین نباید به افزایش درآمد نفتی خود در ماه‌های اخیر سال مالی کشور خوشبین باشیم."

بر این اساس، مرتجعین طی بخشنامه‌ای به يك "اقدام انقلابی، بی‌تغیر و بی‌سابقه" دست می‌زنند. موسوی در سخنرانی خود در ۳ تیرماه ۶۵ در رابطه با اهداف این "اقدام" می‌گوید: "اعلام این عطف این معنا را دارد که ما در بودجه‌ی تخصیص ارز،



تخصیص منابع ملی و واگذاری کارخانه‌ها و تاسیسات ماشین‌آلات و همه چیزمان هیچ قیدی تا حد ممکن برای قرارداد این امکانات در خدمت جنگ نداشته باشیم بلافاصله اثرات این تصمیم‌گیری این شد که فرضاً وقتی ما آمدیم ۶۲ میلیارد تومان صرفه‌جویی در کشور اعلام کردیم در رابطه با بودجه‌ی جنگی نه تنها ما به هیچ وجه آن بودجه را کم نکردیم بلکه این زمینه را هم در ذهنیت برادران و عیال دولت می‌بینیم که بتوانیم از سایر بخش‌ها نیز به این زمینه کمک کنیم. بدین ترتیب درحالی‌که طی چند سال گذشته در نتیجه‌ی تمرکز فعالیت سرمایه در بخش سودآورتر، بی‌بردستر و قابل اطمینان تجارت بسیاری از واحدهای تولیدی تعطیل شده بودند، و بقیه نیز با ظرفیت تولیدی پایین‌تری نسبت به سابق به کار ادامه می‌دادند، با توجه به وابستگی "۵۲ درصدی این واحدها به قطعات یدکی و مواد اولیه وابسته به دلارهای نفتی، "بلافاصله اثرات "این" اقدام انقلابی و ... بر این بخش مشهود می‌شود. کیهان مورخ ۱۷ تیرماه ۶۵ از قول روابط عمومی وزارت صنایع سنگین رژیم در تشریح این "اثرات" می‌نویسد: "شاخص ارزش تولیدات در مجموع واحدهای دولتی تحت پوشش به عدد ۷۴ رسید که ۲۶ درصد کمتر از متوسط ارزش تولیدات ماهیانه سال ۶۲ و نیز ۳۴ درصد کمتر از سال ۶۳ و ۲۲ درصد کمتر از سال ۶۴ می‌باشد. مقایسه تولید اردیبهشت ۶۵ و ماه مشابه سال قبل نیز بیانگر ۳۷ درصد کاهش بوده ... در بخش غیر دولتی مقایسه انجام شده بر اساس مجموع ارزش تولیدات ۱۷۶ واحد تولیدی که ارقام مربوط به متوسط ارزش تولیدات ماهیانه سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ آنها موجود می‌باشد، بیانگر آن است که ارزش تولیدات این واحدها در اردیبهشت ۶۵ به میزان ۲۲ درصد نسبت به سال

۶۴ و ۴۳ درصد نسبت به سال ۶۳ و ۳۰ درصد نسبت به سال ۶۲ کاهش دارد. در این بخش نیز کمبود مواد اولیه باعث افت تولید گردیده و حتی منجر به توقف کامل ۴۵ درصد از واحدهای مذکور گردیده است.

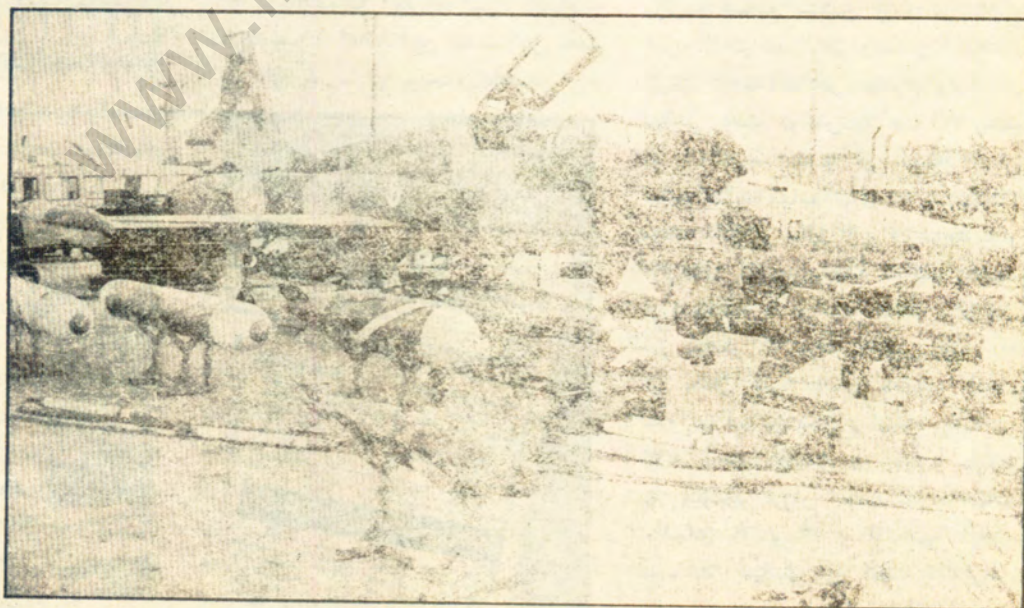
توقف تولید در اکثر واحدها و اخراجهای دسته جمعی کارگران نمیتوانست به تنهایی پاسخگوی نیازهای هیولای جنگی اسلام شود. از این رو، رژیم در کنار این سیاست به غایت ارتجاعی خود تبلیغات وسیعی حول "تغییر الگوی مصرف"، "ترغیب توده‌ها به ریاضت‌کشی و "روزه" گرفتن در طول سال می‌پردازد؛ چرا که رژیم با تخصیص ارز مورد نیاز واردات کالاهای مصرفی توده‌ها به جنگ ارتجاعی قادر به ادامه‌ی روال سابق واردات نیست. به طوری که اکنون بسیاری از کشورهای طرف معامله ایران از کاهش صادرات خود، به دلیل ورشکستگی رژیم، سخن می‌رانند. حجم مبادلات ۳ میلیارد دلاری پیش بینی شده در پروتکل اقتصادی ۱۹۸۶ ایران و ترکیه به میزان یک چهارم تقلیل یافته، وزیر اقتصاد پاکستان

از این که به حجم مبادلات ۴۰۰ میلیون خود با رژیم "دست نیافته" اظهار تأسف می‌کند، و وزیر امور خارجه‌ی آلمان از کاهش ۳۰ درصدی از صادرات آلمان به ایران در مقایسه با شش ماهه‌ی اول سال مسیحی گذشته سخن می‌گوید.

اما، رژیم به این عمه اکتفا نمی‌کند، و در حالی که کمبود و گرانی به طرز بی‌سابقه‌ای تشدید یافته است، چماق تکفیر "کالاهای لوکس" این بار نه فقط بر سر کالاهای وارداتی، بلکه بر سر تولیدات ناچیز داخلی نیز فرود می‌آید، و در این راستا حربه‌ی تغییر "خط تولید" مطرح می‌شود. به همین منظور نیز، در روزنامه‌ی رسالت مورخ ۴ آبان اعلام می‌شود: "۵۰۰ شرکت تولیدی، صنعتی و تجاری در گروه اقتصادی تحت پوشش سازمان صنایع ملی در کلیه زمینه‌ها در خدمت رزمندگان اسلام است و در اجرای خط کلی سیاست دولت جمهوری اسلامی مبنی بر حذف کالاهای مصرفی لوکس که اولویت ندارند و نیاز مصرفی جامعه نیست، ۳۰۰ در خصوص تولید قطعات

لوازم یدکی و مهمات به جنگ کمک می‌کند."

اما در واقع منظور از "کالاهای لوکس" مایحتاج عمومی مردم است، و بر خلاف ادعای روزنامه‌ی جیره‌خوار رسالت، واحدهای "بادکنک سازی و آدامس سازی" نیست. وزیر صنایع رژیم در رابطه با میزان ارز تخصیصی به این وزارتخانه که در سالهای اخیر درصد قابل توجهی از واحدهای صنعتی کشور تحت پوشش آن عمل کرده‌اند، می‌گوید: "این میزان ارز در سالهای ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱ به ترتیب ۲/۴، ۲/۸، ۳/۰، ۳/۸ میلیارد دلار بوده و در سال جاری امیدواریم میزان ارز تخصیصی ۹۰۰ میلیون دلار باشد. اما تاکنون از این میزان تنها ۶۰۰ میلیون دلار اختصاص یافته است." اکنون تمامی شواهد موجود دال بر این است که با گره خوردن سرنوشت رژیم با سرنوشت جنگ، کبوترش فزاینده‌ی فقر، بیکاری، کمبود، گرانی، کشتار و نابودی کامل اقتصاد کشور تنها چشم‌انداز حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی است. ■



خرید سلاحهای آمریکایی به منظور پیشبرد سیاست جنگ و به بهای فلاکت و کرسنگی توده‌های زحمتکش

وضعیت پناهندگان در ترکیه

آنها را مجبور به فرار از این کشور می‌کنند

رفقای موادار سازمان در ترکیه شرح مفصلی از وضعیت اسفبار پناهندگان ایرانی در این کشور برای جهان ارسال داشته‌اند. ما در اینجا بخشهایی از این گزارش را درج می‌کنیم.

پناهنده بایستی مدتی مدید، گاهی حتی ۱۵ الی ۱۶ ماه، در انتظار ورود به یکی از کشورهای اروپایی مانند سوئد، نروژ، هلند و دانمارک بماند و این کشورها نیز با فرستادن عیالهای مصاحبه کننده تنها عده‌ی کمی را برای پناهندگی پذیرفته و حتی اگر کسی عم در مصاحبه رد شود، بایستی مجددا در انتظار کشور دیگر بسر برد. در این میان کسانی دیده شده‌اند که پس از ماعها انتظار، پناهندگی آنان مورد قبول واقع نشده و تقاضای پناهندگی مجدد کرده‌اند. عمه‌ی این مسایل به علاوه‌ی عدم تامین مالی و جانی پناهندگان و حتی امکان استرداد آنان به ایران توسط دولت ترکیه، باعث شده که عده‌ای از آنان برای نجات از این وضعیت فلاکت‌بار دست به ابتکاراتی زنند. گزارشی که در زیر می‌خوانید دو نمونه از این اقدامات است که توسط عده‌ای از ایرانیان پناهنده که در کمپ پلیس ترکیه بودند، صورت گرفته و نمونه‌ای از هزاران اقدامی است که هر روز در گوشه و کنار دنیا توسط جوانان ایرانی برای رعایی از چنگ رژیم ددمنش خمینی انجام می‌گیرد.

در اوایل ماه سپتامبر ۴ نفر جوان ایرانی که عمکی در حدود ۲۴ الی ۲۶

در پی تشدید فشارهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ، بحران مزمن حاکم بر جامعه و کمترش سیاست سرکوب از سوی رژیم در چند ماه گذشته موج وسیعی از ایرانیان به خصوص جوانان به سوی مرزهای ترکیه چه از طریق قانونی و چه غیر قانونی روان شده‌اند.

در این میان کسانی که از وضعیت مالی خوبی برخوردار بوده‌اند توسط قاچاقچی‌ها و پلیس فرودگاه به کشورهای مختلف اروپایی فرستاده شده‌اند و کسانی که از اقشار متوسط و یا زحمتکش جامعه بوده و توانایی تهیه‌ی پولی نزدیک به ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ دلار را نداشته‌اند توسط پلیس فاشیستی ترکیه به کمپهای مخصوصی که برای پناهندگان کشورهای مختلف ساخته شده، روانه شده‌اند. البته این کار عم بعد از دوندگی‌های فراوان و اصرار بیش از حد پناهندگان و تحمل توغینها و حقارت‌های بسیار امکان‌پذیر شده است. تازه بعد از این عمه مسایل، پناهنده برای ورود به یک کشور سوم باید مدتها در نوبت بماند که این امر هم به علت کثرت پناهندگان و تعداد محدود کشورهایی که پناهنده قبول می‌کنند و محدودیت تعدادی که می‌پذیرند، بسیار دشوار است.

سال سن داشتند تصمیم به فرار از استانبول توسط یکی از کشتیهای تجارتي می‌گیرند و به همین دلیل مدتی در پی شناسایی کشتی‌ها و مسیر حرکت و مقصد نهایی و بنادری که در میان راه لنکر می‌اندازند برمی‌آیند و بالاخره کشتی‌ای که مقصد اسپانیا را داشته، شناسایی کرده و چند روز پیش از حرکت آن، آب و مواد غذایی به صورت پنهانی به داخل کشتی برده و خود نیز در یکی از انبارهای آن مخفی می‌شوند. کشتی شب هنگام از ساحل دور می‌شود و آنها روز بعد یعنی زمانی که وارد آبهای بین‌المللی می‌شوند خودشان را به کاپیتان کشتی تسلیم می‌کنند و اعلام می‌دارند که قصد پناهنده شدن به هر کشوری که حاضر به قبول آنها باشد را دارند. کاپیتان مزبور ابتدا به یونان، ایتالیا و سپس به یوگوسلاوی تلکس زده و موضوع را با پلیس آن کشورها در میان می‌گذارد که عیج کدام از آنها حاضر به قبول این افراد به عنوان پناهنده نمی‌شوند. در نهایت کشتی مزبور در یکی از بنادر اسپانیا لنکر انداخته و پلیس ایرانیان فوق‌الذکر را تا تعیین تکلیف نهایی در کشتی بازداشت می‌کنند. وقتی کاپیتان کشتی متوجه می‌شود که پلیس اسپانیا قصد دارد ایرانیان را به سفارت جمهوری اسلامی تحویل دهد، موضوع را با ایرانیان در میان می‌گذارد و ترتیب فرار آنها را می‌دهد. ۴ نفر مزبور با فرار به کشور فرانسه، خودشان را به پلیس آنجا معرفی می‌کنند. پلیس فرانسه نیز گزارش آنان را در اختیار پلیس ترکیه قرار می‌دهد و سرانجام آنان را با اذیت و آزار فراوان و حتی تهدید مبنی بر استرداد آنان به ایران، مجددا به کمپ پناهندگان در ترکیه برمی‌گردانند. در این میان سه تن از آنان که حاضر نبودند به شرایط موجود تن در دهند، دوباره دست به اقدام دیگری زده و این بار با کشتی‌ای که مقصد فرانسه

را داشت حرکت کرده و موفق می‌شوند خود را به فرانسه برسانند. پناهندگی دو نفر از آنان از سوی پلیس فرانسه پذیرفته می‌شود و نفر سوم نیز خود را به کشور آلمان می‌رساند. بدین ترتیب عمکی آنان به قیمت به جان خریدن خطرات متعدد از بالاتکلیفی در ترکیه نجات پیدا می‌کنند.

در پی موفقیت این عده، سایر ایرانیان و آنهایی که از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار بودند تشویق می‌شوند که برای رعایی از وضعیت فعلی‌شان عمین مسیر را طی کنند و به عمین منظور سه نفر دیگر که یکی از آنها به زبان ترکی و دیگری به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت با شناسایی کشتی‌ای که مقصدش آمریکا بود و آگاهی از روز حرکتش و مسیر عایی را که طی می‌کند اقدام به پنهان شدن در یکی از انبارهای کشتی می‌کنند و برای مدت ۲ روز آذوقه به همراه خود می‌برند. اما کشتی مزبور بنابه دلایلی حرکتش سه روز به تاخیر می‌افتد و آنان که یکی به سقف انبار چسبیده و دیگری تا کمر توی آب پنهان شده بود، با تمام شدن آذوقه‌شان مجبور می‌شوند که یک نفر را برای تهیه مواد غذایی به بیرون بفرستند. او هم مجبور می‌شود با همان لباسی که آغشته به روغن و آب دریا بود وارد کمپ شده و اقدام به تعویض لباس کند. بالاخره فرد مزبور با کمک دوستانش موفق می‌شود که دور از چشم نگهبانان کمپ اقدام به تهیه غذا و تعویض لباس کرده و دوباره به کشتی باز گردد. اما شب هنگام توسط یکی از کارگران کشتی شناسایی می‌شود و کارگر مزبور حاضر می‌شود که در مقابل دریافت ۱۲۰۰۰ لیر موضوع را پنهان نگاه دارد. در عین حال در عمان انباری که آنها پنهان شده بودند دو نفر رومانیایی نیز حضور داشتند که آنها نیز از کمپ فرار کرده بودند و در آخرین لحظات تصمیم یکی از آنها عوض

شده و دوباره به کمپ باز می‌گردد. به این ترتیب کشتی بعد از سه روز تاخیر و با داشتن ۴ نفر مسافر به راه می‌افتد. اما در حین عبور از دریای اژه به کاپیتان کشتی از طریق تلکس خبر داده می‌شود که چند نفر تروریست مسلح در کشتی پنهان شده‌اند و از او می‌خواهند که تا رسیدن پلیس ساحلی از حرکت باز ایستد. بعد از دریافت این خبر کشتی در نقطه‌ای لنکر انداخته و منتظر می‌ماند تا اینکه چند عدد قایق تندرو متعلق به نیروی دریایی ترکیه از راه می‌رسد و کشتی را به محاصره در می‌آورد و پس از تصرف عرشه کشتی، توسط کوماندو عایی که به لباس ضدگلوله مجهز بودند، توسط کاپیتان کشتی به دو زبان ترکی و انگلیسی از طریق بلندگو به افراد پنهان شده در کشتی اعلام می‌شود که خودشان را به روی عرشه برسانند و تسلیم شوند و در عین هنگام پلیس که انتظار داشت با چند نفر افراد ورزیده و مسلح روبرو شود با نهایت تعجب می‌بیند که سه نفر جوان ایرانی که بر اثر مدت اقامت طولانی در انبار کشتی آلوده به چربی و لجن ته کشتی بودند، روبرو هستند و تنها اسلحه‌ی آنان یک عدد چاقوی تاشده‌ی کوچکی است که از آن برای باز کردن سرکسرو استفاده می‌شده است. این صحنه باعث می‌شود که از حالت دفاعی و تهاجمی پلیس کاسته شده و در پی بازجویی از افراد برآید. پلیس متوجه می‌شود که آنان ایرانیانی هستند که از دست رژیم جمهوری اسلامی فرار کرده‌اند تا خودشان را به گوشه‌ای رسانده و به زندگی عادی بپردازند. کاپیتان کشتی نیز که از موضوع باخبر شده بود به صورت پنهانی به ایرانیان می‌گوید که از واقعه‌ای که پیش آمده متأسف و متأثر است و سپس ماجرای تلکس و دستوری را که از پلیس ترکیه گرفته بود برای آنان تعریف می‌کند و در آخر می‌گوید که

ای کاش وارد آبهای بین‌المللی شده بودیم تا من می‌توانستم شما را به هر نقطه‌ای از دنیا که می‌خواستید ببرم و خیلی خوشحال می‌شدم که اگر این خدمت را در حق جوانان ایرانی دلیری مانند شما انجام دهم. بالاخره افراد مزبور به شهر ساحلی از میر تحویل داده و با مشخص شدن این که آنان از کمپ پلیس در استانبول فرار کرده‌اند آنان را به این شهر باز می‌گردانند. این ماجرا آنچنان تاثیری بر روی نگهبانان کمپ و بعضی از مامورانی که آنان را در کشتی دستگیر کرده بودند می‌گذارد که عده‌ای از آنها به صورت درکوشی به ایرانیان می‌گویند که دفعه‌ی دیگر اگر خواستید فرار کنید اولاً به هیچ کس چیزی نگویید تا پلیس بویی نبرد و ثانیاً از زمان حرکت کشتی تا ۱۶ ساعت از مخفی‌گاه خود خارج نشوید تا وارد آبهای بین‌المللی شوید. آنگاه به راحتی می‌توانید خودتان را به کاپیتان کشتی تسلیم کنید.

یکی دو مورد فرار نیز بعد از این جریان صورت می‌گیرد که عمکی به دلیل نداشتن برنامه‌ریزی صحیح و از پیش تعیین شده ناموفق می‌ماند. از جمله این که یک نفر جوان ۱۸ ساله که یک بار موقع عبور از مرز ایران توسط ماموران کشتی سپاه دستگیر و به ۸ ماه حبس محکوم می‌شود، دفعه‌ی دوم در سال ۶۵ موفق می‌شود به تنهایی از مرز عبور کرده و خودش را به ترکیه برساند. وی وارد کشتی‌ای می‌شود که به مقصد رومانی حرکت داشته و پس از رسیدن به یکی از شهرهای ساحلی رومانی وی خودش را به پلیس معرفی می‌کند و پلیس رومانی بعد از بازرسی بدنی از جیب وی کارت اقامت موقت ترکیه را که توسط پلیس به وی داده شده بود، کشف می‌کند و عمین موضوع باعث می‌شود که شدیداً وی را کتک زده و با وضعیت خیلی ناخوشایند دوباره با همان کشتی به ترکیه بازگردانند. ■



نگاهی به

پیش نویس قانون کار

که به عنوان در مقابل دریافت حق السعی اعم از مزد، حقوق، سهم السود [۱] و سایر مزایا به درخواست کارفرما کار می کند" و به همین ترتیب، بر طبق ماده ی دوم، "کارفرما شخصی است ... که کارگر به درخواست و به حساب او در مقابل دریافت حق السعی کار می کند ..."

همان طور که دیده می شود، در این تعاریف کارگر و کارفرما، چون مفاهیمی کلا مجرد و مستقل از یکدیگر در نظر گرفته شده اند و رابطه ی بین آنان اتفاقی تلقی می شود. به عبارت ساده تر، به صوف این که فردی در یک زمان مشخص انجام دادن کاری را می خواهد و فرد دیگری در همان زمان حاضر و قادر به انجام دادن آن کار در مقابل دستمزد است، این رابطه به طور موقت و مجرد بین این دو بر اساس ارزش مصرفی برقرار می شود. چنین دیدگاهی طبیعتاً نافی وجود سرمایه چون یک رابطه ی اجتماعی و چگونگی موقعیت افراد در قبال آنست؛ رابطه ای که بر اساس آن کارفرما، (صاحب سرمایه) عموماً سعی دارد میزان ارزش تولید شده را بر مبنای امر مبادله افزایش دهد و کارگر عموماً مجبور به فروش نیروی کار خود به صاحب سرمایه است؛ رابطه ای که سلطه ی اقتصادی فرد بر فرد نتیجه ی طبیعی و اجتناب ناپذیر آنست.

اما از آنجا که، بنابر اصل دوم قانون اساسی، "جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به؛ ... نفی هر گونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ..."، بنابراین قوانین چنین نظامی، اگر قادر به رفع ستم کشی و سلطه گری نباشد، حداقل باید حاوی مفاهیمی باشند که به خودی خود و به طور ابتدا به ساکن نافی وجود، و امکان بروز رابطه ی سلطه گری باشند. لایحه ی قانون کار رژیم جمهوری اسلامی

خود بکنجاند که حتی تاریخ اندیش ترین و ارتجاعی ترین عناصر حاکمیت نیز نتوانند بر آن اتهام کشاده دستی به نفع کارگران وارد آورند. لایحه ی اخیر، پس از یک سال بحث و کشاکش، در ۱۴ فصل و ۱۹۸ ماده تهیه شده است. البته، تدوین این لایحه از سوی کمیسیونی که در آن، حداقل برای حفظ ظاهر عم که شده، حتی یک عضو کارگر هم حضور ندارد، خود بهترین معیار برای ارزیابی ماهیت ضدکارگری آنست. با این حال، ما برای آشنایی خوانندگان جهان برخی مفاد قانون پیشنهادی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، تناقضات آن را روشن می سازیم. بدیهی است که هدف از این کوشش، به هیچ روی، مقایسه و تقابل این لایحه با یک برنامه ی مترقی یا طرح انقلابی نیست بلکه نظر سنجش درجه ی واپسگرایی این لایحه حتی نسبت به معیارهای جهان سرمایه داری، و حتی اکثر کشورهای سرمایه داری تحت سلطه، است.

اما، پیش از اینکه به بررسی و تحلیل این پاره از مفاد بپردازیم، برخی تعاریف و اصول کلی ای که در ابتدای لایحه مزبور درج شده اند را مورد بررسی قرار می دهیم. مواد یک و دو در فصل اول این لایحه، به ترتیب، کارگر و کارفرما را تعریف می کنند. به عنوان مثال، بر طبق ماده ی یک، "کارگر از لحاظ این قانون کسی است

در تاریخ ۱۳ شهریور ماه گذشته جزئیات لایحه ی کار، که از سوی کمیسیون کار و امور اداری و استخدامی مجلس اسلامی تدوین شده بود، شکل نهایی به خود گرفت و برای بررسی و تصویب به مجلس ارتجاع ارجاع شد. در ۸ سال گذشته، این دومین بار است که پیش نویسی از قانون کار توسط سران رژیم تدوین می شود. مفاد قانون کار، که تا به حال یکی از موارد عمده ی اختلاف بین جناحهای مختلف رژیم بوده است، همچون برخی دیگر از قوانین پایه ای، از جمله قانون اصلاحات ارضی، تجارت خارجی، حدود عملکرد بخش خصوصی و ماندنهای اینها، از معضلات لاینحل رژیم به حساب می آید. با اینکه خبرگان اسلام هر بار سعی می کنند که مفاد قانون پیشنهادی ایشان ابتدایی ترین حقوق اجتماعی و صنفی را از کارگران و زحمتکشان سلب کند و یوغ استثمار را بر گردن آنان تنگ تر سازد، باز هم جناحی از رژیم تضییقات پیش بینی شده و میزان انقیاد مدون در نص قانون پیشنهادی را ناکافی دانسته و نظر به عدم "مطابقت آن با اصول قانون اساسی" می دهد. اما عدم توافق بر سر پیش نویس قانونی به اهمیت قانون کار، تا به حال مشکلات بسیاری برای رژیم فراهم آورده است. از این رو، سران رژیم این بار سعی کرده اند چنان مفادی را در طرح پیشنهادی

از زمره‌ی این قوانین است. با در نظر گرفتن این پیش‌سخن، هدفهای اصلی قانون کار جمهوری اسلامی عمانا، سازماندهی و تنظیم بازار کار، تعریف حدود و اختیارات سرمایه‌دار و تعیین شرایط و موارد مداخله و اعمال قدرت دولت در این زمینه است. البته، استثنائاتی نیز در برخی موارد در نظر گرفته شده است. به عنوان مثال، تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون پیشنهادی بخش قابل توجهی از نیروی کار شاغل در ایران را از مفاد این قانون مستثنی می‌کند. بنابر این تبصره، "مشمولین قوانین نظامی و انتظامی، استخدام کشوری و نیز کارگاههای خانوادگی که انجام کار در آنها منحصرأ توسط کارفرما، همسر و خویشاوندان نسبی



درجه يك از طبقه اول وی انجام می‌شود مشمول این قانون نخواهند بود." دلایل این استثنا روشن است. اولاً مشمولین قوانین نظامی و انتظامی و استخدام کشوری، صرف نظر از پرسنل ارتش و نیروهای انتظامی، شامل کارگران صنایع نظامی نیز می‌شود. با مستثنی شدن از قانون کار، این بخش از نیروی کار مشمول قوانین نظامی می‌شوند، و تحت انقیاد کامل

دولت و فرماندهان نظامی در می‌آیند و حق هرگونه داخواهی در دادگاههای مدنی را از دست می‌دهند. کارگاههای خانوادگی، که شامل فعالیتهای کشاورزی واحد خانواده غم می‌شود، بخش مهمی از نیروی کار را در بر می‌گیرند. اما، از آنجا که این بخش به طور کلی در حیطه‌ی حرکت آزاد سرمایه قرار ندارد، دولت نفعی در سازماندهی و تنظیم آن نمی‌بیند. از این گذشته، سطح نازل درآمد و عدم امنیت شغلی در این بخش تاثیر رکودی بر سطح عمومی دستمزدها خواهد داشت، که از این جهت از نقطه نظر گردش سرمایه امری مثبت ارزیابی می‌شود.

فصل دوم قانون پیشنهادی مربوط به قرارداد کار به طور کلی است. بر ماده‌ی ۱۶ این بخش آمده است: "قرارداد کارگری که توقیف می‌گردد و توقیف وی منتهی به حکم محکومیت نمی‌شود در مدت توقیف به حال تعلیق در می‌آید و کارگر پس از رفع توقیف به کار خود باز می‌گردد." این ماده عامداً، کارگری را که بدون ارتکاب هیچ جرمی مورد توقیف قرار گرفته باشد از دریافت دستمزدش در مدت توقیف محروم می‌سازد و این مدت جزو سابقه‌ی خدمت او نیز احتساب نمی‌شود. حال اگر مدت این توقیف، بنابر عرف معمول در جمهوری اسلامی، طولانی باشد، کارگر و خانواده‌ی او با ادبار و فلاکت غیر قابل جبرانی روبرو خواهند بود. بدیهی است که موادی از این قبیل در لایحه‌ی پیشنهادی به منظور تهدید و ارعاب کارگر علیه شرکت جستن در حرکت‌های اعتراضی و حق طلبانه است. ماده‌ی ۲۰ لایحه‌ی پیشنهادی یکی از شرایط خاتمه‌ی قرارداد کار را از کارافتادگی کارگر می‌شمارد (بند ج)، و در ماده‌ی ۳۰ تصریح می‌شود که "چنانچه خاتمه قرارداد کار به لحاظ از کارافتادگی کلی کارگر باشد کارفرما باید بر اساس آخرین مزد کارگر به

ازای هر سال سابقه خدمت حقوقی به میزان ۷۰ روز مزد به وی پرداخت نمایند." اگر، برای مثال، کارگری به علت نقص عضو یا فرسودگی و یا در اثر ابتلا به بیماری ناشی از ماعت شغلش در سن ۴۵ سالگی با ۲۰ سال سابقه‌ی کار از کار افتاده شود، کارفرما موظف خواهد بود حقوقی به میزان ۱۲۰۰ روز دستمزد، یعنی تقریباً سه سال به او پرداخت کند. از آنجایی که این کارگر به سن قانونی بازنشستگی (۶۰ سال برای کارگر مرد و ۵۵ سال برای کارگر زن) نرسیده است، از حق بازنشستگی برخوردار نخواهد شد، و تنها به مدت سه سال دستمزدی با نرخ ثابت دریافت خواهد داشت و از سن ۴۸ سالگی، با وجود بیماری و کهولت زودرس، تنها با استفاده از حق ناچیز از کارافتادگی، باید با بیماری و مرگ دست و پنجه نرم کند.

ماده‌ی ۳۴ تعیین حداقل دستمزد کارگران را توسط شورای عالی کار در هر سال منوط به در نظر گرفتن درصد تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی می‌کند. اما بانک مرکزی با مبنا قرار دادن هزینه‌ی تولید کالاها در هر سال نرخ تورمی به مراتب نازلتر از رشد حقیقی قیمت‌ها ارایه می‌دهد. برای مثال، در سال ۷۴ نرخ تورم از سوی بانک مرکزی ۱۷ درصد اعلام شده بود، در حالی که بهای اکثر مواد خوراکی و کالای ضروری مناجوز از ۴۰ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته بود. مربوط ساختن حداقل دستمزدها به نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی حيله‌ای برای کاهش شاخص دستمزدهای حقیقی است. ماده‌ی ۵۱ ساعات کار در شبانه روز را به ۸ ساعت و ساعات کار هر هفته را به ۴۴ ساعت محدود می‌کند. امروزه، در اکثر کشورهای سرمایه‌داری، حداکثر کار در هفته به ۴۰ ساعت یا کمتر محدود شده است. ماده‌ی ۵۹ دستمزد اضافه

کاری را ۴۰ درصد بیش از دستمزد عادی و حداکثر مدت اضافه کاری را ۴ ساعت در شبانه روز تعیین می‌کند. در اکثر کشورهای سرمایه‌داری، دستمزد اضافه کاری بین ۶۰ تا ۱۰۰ درصد بیش از دستمزد عادی و مدت آن به حداکثر ۲ ساعت در شبانه‌روز محدود شده است. همچنین ماده‌ی ۶۴ مرخصی سالانه کارگران با استفاده از مزد را ۴۴ روز تعیین کرده که این مدت در اکثر کشورهای جهان بین ۲۸ تا ۳۰ روز تعیین شده است.

فصل ششم لایحه پیشنهادیه
تعریف تشکلهای کارگری، ساختمان و عملکرد آنها می‌پردازد. به جرات می‌توان گفت مفاد مندرج در این بخش، در زمره‌ی ارتجاعی‌ترین قوانینی است که به منظور جلوگیری از هرگونه تشکل مستقل کارگری تدوین شده است. ماده‌ی ۱۳۲ در این بخش به تعریف انجمنهای اسلامی در واحدهای تولیدی صنعتی و کشاورزی، و حدود اختیارات و وظایف آنها می‌پردازد. این انجمنها باید تابع قانون احزاب و جمعیتها و انجمنهای سیاسی و صنفی مصوب ۱۳۶۰/۶/۷ مجلس شورای اسلامی باشند. همچنین در همین ماده آمده است که کانون عمامتگی انجمنهای اسلامی "به منظور عمامتگی در شیوه‌های تبلیغی در جهت تبلیغ و گسترش و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی در سطح استان تشکیل خواهد شد." گویاتر از این نمی‌شد اعداف انجمنهای اسلامی را بیان داشت: گسترش و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی یا به عبارت دیگر فقر و خانمخرابی و سرکوب عرچه شدیدتر طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ایران. در ماده‌ی ۱۳۳ آمده است که شوراعای اسلامی کار، به منظور "تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد عمامتگی در پیشرفت امور واحدهای تولیدی" تشکیل می‌شوند. بنابر این ماده، شوراعای مزبور

باید با رعایت اصل ۱۰۴ قانون اساسی تشکیل شوند. و بالاخره ماده‌ی ۱۳۴ به تعریف "انجمنهای صنفی کارگران یا کارفرمایان" (۴) می‌پردازد، اما "قانون چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد انجمنهای



صنفی باید توسط وزارت کار و امور اجتماعی تهیه شود." جمهوری اسلامی حتی در سطح انجمنهای صنفی، که وظیفه‌ی صیانت از حقوق اقتصادی کارگران را عهده‌دارند، نیز، نمی‌تواند کوچک‌ترین استقلال عملی از سوی طبقه‌ی کارگر را پذیرا باشد. سپردن وظیفه‌ی تدوین آیین‌نامه و اختیارات این انجمنها به وزارت کار نمایانگر اوج درماندگی و بنیاد سست نظام حکومتی غالب بر ایران است.

در بخش عفتم این قانون، از مذاکرات و پیمانهای دسته جمعی کار سخن گفته می‌شود. بنابر یکی از ماده‌هایی که در این بخش کنجانبه شده است (ماده‌ی ۱۳۸)، اگر بین کارگران و کارفرما توافقهای قراردادی جدیدی صورت بگیرد، این پیمان باید به تایید وزارت کار برسد تا قابلیت اجرایی بیاید. در صورت رد پیمان جدید از سوی وزارت کار و بروز اختلاف بین واحد تولیدی مربوطه و این وزارتخانه، دادگاه کار در این مورد به حکمیت خواهد نشست (ماده‌ی ۱۳۹). اعضای دادگاه کار، بر اساس ماده‌ی ۱۵۶، متشکل "از یک قاضی دادگستری،

صاحب نظر در حقوق کار" است که توسط شورای عالی قضایی منصوب می‌گردد و "دو مشاور کارشناس در مسایل اقتصادی و اجتماعی" که بنابر ماده‌ی ۱۵۷ توسط وزیر کار و امور اجتماعی تعیین می‌شوند. ماده‌ی ۱۵۹ رای این دادگاه (۱۴) را قطعی و لازم‌الاجرا می‌داند. عذب این رشته از قوانین کاملاً روشن است. در صورتی که کارگران مجتمع مشخصی در نتیجه‌ی مبارزات خود موفق به اخذ امتیازاتی از کارفرما بشوند و پیمان جمعی جدیدی را به توافق برسانند، وزارت کار، به منظور جلوگیری از انعکاس این پیروزی در میان کارگران دیگر واحدها، پیمان جدید را تایید نخواهد کرد. در صورت پیکیری کارگران در حفظ دستاورد خود، دادگاه انتصابی از سوی وزارت کار و شورای عالی قضایی رای به غیر قانونی بودن پیمان جدید خواهد داد، و از آنجا که رای این دادگاه لازم‌الاجرا است، مقاومت بیشتر از سوی کارگران حکم سربلجی از قانون داشته، قابل پیکرد خواهد بود.

قانون پیشنهادی کار، همچنین، حاوی بسیاری مواد ظاهر فریب و اصلاح طلبانه‌ای نیز هست. اما، در کلیه‌ی این موارد، یا هیچ گونه ضمانت اجرایی برای این موارد در لایحه‌ی کنونی در نظر گرفته نشده است و یا اینکه آیین‌نامه‌ی اجرایی آنها بدون قید فوریت موکول به تدوین از سوی وزارتخانه‌های متعدد و تصویب عیات دولت و یا مجلس شده است. دیگر خصوصیت بارز این لایحه وجود مکانیسم‌های بی‌شمار برای جلوگیری از هرگونه امکان انتخاب آزاد نماینده از سوی کارگران است. نمایندگان انتخابی در شوراعا و انجمنهای اسلامی و انجمنهای صنفی تنها با تایید وزیر کار یا نماینده‌ی او، تصویب شورای عالی قضایی، شورای عالی کار و یا انجمنهای اسلامی، در مقام خود، رسمیت خواهند یافت. ■

جانانان سويفت و « داستان يك بلم »

جدید برایمان اسرار آمیز و در نتیجه احتمالاً خطرناک ننماید. بنابراین، وقتی بدن انسان با دسته‌ای از محرکهای غیرمنتظره‌ی بیرونی روبرو می‌شود، خود را برای مقدار چشمگیری از فعالیت‌های مضاعف آماده می‌سازد (به زبان بازتاب شناسی، بدن بازتاب شرطی جدیدی را پدید می‌آورد). ناگهان مشخص می‌گردد که این مساله زاییده‌ی تخیل ماست و تنها حجاب نازکی‌ست که چیزی کاملاً آشنا و بی‌خطر را در ورای آن تشخیص می‌دهیم. تمام مساله، تمامی آنچه "رخ داده" چیز "بی‌اهمیتی" است. اما، در همین حین، شما خود را مسلح ساخته‌اید و نیروهای روانی - بیولوژیک خود را بسیج کرده‌اید. آشکار شده است که چنین بسیجی غیر ضروری بوده است. شما با دشمنی ترسناک روبرو نشده‌اید. نیروهای بسیج شده را باید به مراکز خود بازگردانید. این بدان معناست که نیرویی که آنرا در مراکز فکری و تحلیلی مغزتان تلنبار کرده‌اید باید بلافاصله مورد استفاده قرار گیرد، یعنی این نیرو باید در امتداد مجاری‌ای که حرکت بدن را کنترل می‌کنند کشیده شود. اگر برآیند حاصله از این نیرو ضعیف باشد، حرکت حاصله چشمگیر نخواهد بود - تبسمی بر لب خواهد نشست. اگر نیروی زیاده‌تری ذخیره شده باشد، دیافراگم منقبض می‌شود و برخی اوقات خنده‌های شدیدی را پدید می‌آورد، چنانکه آن را با عبارات "قه قاه خندیدن"، "از خنده ترکیدن" و "از خنده روده‌بر شدن" توصیف می‌کنیم. این امر به‌ویژه زمانی صادق

طنز باید شفاف‌انگیز... و آمیخته به خشم باشد.

اما آیا تناقضی در این گفته نیست؟ آیا خنده در اساس خود خوش‌خلقی نیست؟ انسان به هنگام خوشحالی می‌خندد. اگر کسی در پی خنداندن دیگری باشد، در رده‌ی شوخ‌طبعان، تسلی دهندگان و سرگرم‌کنندگان قرار می‌گیرد. سويفت درباره‌ی خود چنین نوشت: "من علاقه‌ای به سرگرم کردن مردم ندارم. هدف من سربسر مردم گذاشتن و اذیت کردن آنان است."

مرحبا! دست مریزاد! اگر می‌خواهی به ما توغین کنی، چرا می‌خندی؟ چرا بذله‌گویی می‌کنی؟

اما همه می‌دانند که خنده، علاوه بر اینکه بیانگر "خوشی" است، چیز دیگری را نیز در خود دارد.

گفته‌ای زبان‌زد خاص و عام است که: "از خنده می‌گشود." چطور چنین چیزی ممکن است؟ چگونه ممکن است که چیز "شادی" همچون خنده بتواند فردی را بگشود؟

خنده آن کسی را که سرگرم می‌کند نمی‌کشد، بلکه آنرا که مورد چنین مزاحک‌ای قرار گرفته است می‌گشود.

خنده از نظر زیست شناسی چیست؟ اسپنسر تعریف بسیار خوبی از ماهیت زیست شناسانه‌ی خنده به دست می‌دهد! و می‌گوید که هر اندیشه‌ی نو، هر واقعیت و موضوع جدیدی علاقه‌ی فرد را بر می‌انگیزد. هر امر غیر متعارفی برای ما مساله‌ای است و نگرانمان می‌سازد. برای اطمینان خاطر خویشتن، باید اندیشه‌ی نوین را تا حد اندیشه‌ای آشنا تنزل دهیم تا دیگر اندیشه‌ی

چند کلمه

در باره

لوناچارسکی

آنا تولی واسیلیوویچ لوناچارسکی، فیلسوف، هنرشناس و نماینده نویسنده مارکسیست روسی، در سال ۱۸۷۵ به دنیا آمد. در ۱۷ سالگی قدم به چرکری سیاست نهاد و به صفوف بلشویکها پیوست. فعالیت سیاسی لوناچارسکی در دبیرستان باعث شد که پلیس سیاسی او را عنصری نامطلوب بشناسد. و به همین سبب، او هیچگاه مجال تحصیل در دانشگاه‌های روسیه‌ی تزاری را نیافت. با اینحال در بسیاری از سخنرانیهای دانشگاه "کیف" حضور می‌یافت. از سال ۱۸۹۴ در دانشگاه زوریخ، زیر نظر ریچارد آویناریوس به تحصیل پرداخت و تحت تاثیر فلسفه‌ی امپریوکریتیسیسم قرار گرفت. لوناچارسکی در سال ۱۸۹۷ به مسکو بازگشت؛ و از سال ۱۸۹۹ مدتی قریب به سه سال را در تبعید بسر برد. پس از سرآمدن دوران تبعید، دوباره راهی اروپای غربی شد و تا زمان پیروزی انقلاب اکتبر دور از وطن زیست.

لوناچارسکی در آثار اولیه‌اش، از جمله 'مبانی زیبایی شناسی تحقیق' (۱۹۰۴) و 'مطالعات اقتصادی و سیاسی' (۱۹۰۵)، تحت تاثیر فیلسوفان تحقیق (پوزیتیویست) از جمله اسپنسر، آویناریوس و بوکدانف بود. خدمت او به فلسفه در این زمان بیشتر در حیطه‌ی تئوری ارزش (یا تئوری ارزش

است که رشته‌ای از ارمحلهای غیرمنتظره برای مساله‌ای به ظاهر جدی عکس العملهای مشابهی را پدید می‌آورد. این نیز باید خاطرنشان گردد که انقباض دیافراگم، که خود صدای خنده را پدید می‌آورد، در عین حال انقباض و انفجار پر قدرت هوا (و بنابراین انفجار اکسیژن) در ریه‌هایمان نیز هست: به‌زعم اسپنسر این "دریچه‌ی اطمینان" جدیدی است. این عمل، احتراق و اُکسیده شدن خون و بنابراین فعالیت فرایندهای گوناگون در مغز را کاهش می‌دهد. در نتیجه، از این نقطه نظر، خنده بار دیگر وسیله‌ی عجیب عدم تحرك و فراخوانی نیروی عاقل است.

اکنون دیگر کاملاً بدیهی‌ست که چرا خندیدن تجربه‌ای شاد و خوش‌آیند است. شما چشم به‌راه فشار بوده‌اید و خود را آماده‌ی مقابله با آن کرده‌اید و... در عوض از بسیج نیروهای خود دست برمی‌دارید و سپس بی‌درنگ به حالت تعادل و آرامش دست می‌یابید. هر خنده‌ی خوش طبعانه‌ای بیانگر این واقعیت است که در زمان حاضر شما هیچ دشمن جدی‌ای ندارید. خنده‌ی رضایت‌مندانه بر این دلالت دارد که شما فکر می‌کنید بر بسیاری از مشکلات خود به آسانی فایز آمده‌اید. بنابراین طنز نویس پیش از هر چیزی مشاهده‌گری تیزبین است. او به بسیاری از جلوه‌های تنفرآور جامعه، که مسایلی را پیش روی شما قرار می‌دهد، توجه کرده‌است. شما که خواننده‌ی او باشید و مردم، هنوز این جنبه‌های تنفرآور را دریافته‌اید و توجه کافی بدانها مبذول نمی‌دارید. يك واقع‌نگار با نوشتن مطالب جدی در باره این مصایب توجه شما را به آنها جلب می‌کند و آنها را به مثابه مشکلی جدی و با اهمیت بر سر جریان عادی زندگی می‌نهد و با آن شما را می‌ترساند. يك طنزنویس با يك واقع‌نگار "جدی" از این نظر تفاوت

دارد که طنزنویس قصد دارد شما را در باره‌ی این مشکلات به‌خنده‌بیاندازد. یعنی به شما نشان بدهد که شما پیروزید و مشکلات و بلایا بی‌نوا و ضعیفند و درخور توجهی جدی نیستند، که آنها پست‌تر از شمايند و شما از نظر معنوی بالاتر از آنهاييد و فقط باید بر آنها بخندید و از آنها مضحک‌ای بسازید. در نتیجه شیوه‌ی طنزنویس این است که حمله‌ای را بر دشمن آغاز کند و در همان زمان او را شکست خورده اعلام کرده، از او مضحک‌ای بسازد.

آدم از این گونه شوخیها خوشش می‌آید. چرا که اگر شما به‌کسی بخندید به این معناست که زشتی او و جنبه‌های عجیب او در شما عیچ‌گونه ترس و یا "اعتراف" مثبت یا منفی را بر نمی‌انگیزد. بدین‌گونه، با خندیدن، شما قدرت خود را تجربه می‌کنید. با خندیدن بر دیگری شما خودتان به برتری خود بر او اذعان می‌دارید. تصادفاً، این منبع قدرت فراوان شیوه‌ای است که کوکول چنین با موفقیت در بازرس کل به‌کار می‌گیرد: "به کی می‌خندی؟ به خودت!" یعنی آنچه در شما بهترین است و توسط من بیدار شده است، به‌بدترین خصایل شما به مثابه چیزی زشت اما قابل ترحم می‌خندد.

طنزنویس انتظار پیروز شدن دارد. او می‌گوید: "بیایید بر دشمنانمان بخندیم. من به شما اطمینان خاطر می‌دهم که آنان ترحم‌آورند و ما از آنها به مراتب قوی‌تریم."

از همین‌روست که خنده توان کشتن دارد. اگر واقع‌نگاری شمارا به مبارزه علیه دشمن فرا می‌خواند، این بدان معنا نیست که دشمن به قتل رسیده است و شکست خورده است. حتی ممکن است از شما قوی‌تر باشد. اما اگر از شما بخواهد که او را مورد تمسخر قرار دهید، این به معنای آن است که شما در باره‌ی او سرانجام قضاوتی تجدیدنظر ناشدنی کرده‌اید و بر پیروزی خود فتوا داده‌اید و دیگر

می‌توانید او را خوار و ذلیل کنید. خنده‌ی هومری Homeric با آنگهی پیروزمندانه و کاملاً سالم پیروزی مطلق است که آسان به دست آمده است. اما چرا طنز باید خشم‌آلود باشد (و طنزی که خشم‌آلود نباشد طنز بدی‌ست)؟ واقعیت این است که طنز تنها وانمود می‌کند که دشمن بسیار ضعیف است. تنها وانمود می‌کند که مسخره کردن دشمن کافیت و با سرکوب کردن و خلع سلاح کردن او یکی‌ست. اما طنز به‌عیچوجه متقاعد نشده است که حقیقت مساله نیز همین است. به‌علاوه، در اغلب موارد، طنز نویس با تاثر قبول می‌کند که دشمنی که او بر علیه آن مبارزه می‌کند بسیار ترسناک و خطرناک است. او فقط قصد دارد خوانندگان و متحدین خود را به مبارزه ترغیب کند و به آنان دلگرمی دهد. او فقط بر آن است که دشمن را از پیش با اندکی لاف‌زنی از اعتبار بیاندازد: هم‌چیزت را برملا خواهیم کرد، تنها کاری که می‌کنیم خندیدن به تو است. طنز با خنده، آهنگ کشتن حریف را می‌کند. عرچه طنز در این امر ناموفق‌تر باشد، خشم‌آلودتر می‌گردد. خنده به‌جای آنکه پیروزمندانه یا هومری باشد، طعن‌آمیز می‌گردد و به رشته‌ای از حملات آزار دهنده آمیخته با خشم فوق‌العاده فراوان تبدیل می‌گردد. طعن کوششی‌ست برای وانمود به پیروزی کردن بر آنچه پیروزی بر آن دور از توانایی ماست. طعن پیکان و تیر خنده است که برخلاف پیکان فونیوس Phoebus که از آسمان پیتئون Pythoon فرود می‌آید، از پایین و از قعر زندگی بر دشمن پرتاب می‌شود.

اما چگونه چنین چیزی میسر است؟ آیا طنز نویسان تنها مشت‌ی پسرچه‌های بی‌تدبیر، لاف‌زنان جسور و اغفال‌گران نژاد بشری‌اند که انسان را به ناچیزی و بی‌اهمیتی آنچه واقعاً مهم است متقاعد می‌کنند؟

نه. مساله بسیار پیچیده‌تر از



کار در اقتصاد سیاسی اشتباه بخود
- که او به غلط آنرا "زیبایی فلسفی
زیست شناسانه" می نامید. فلسفی
و فلسفی انبیا بود. هر اخلاقی و
فلسفی انبیا به امپراتور از همه
و مارکس معتقد بود. و در با غلظتی
مانند "مسئولیت" مخالفت می ورزید
و هر موش بر خلافت آزاد و شکل دامن
"هنرمندانه" آمل و هدفهای انسانی
تاکید می کرد. به رغم او، اهمیت نبیه
و همه دیگر متفکرین مقامی چون
"مسئولیت" بر این بود که از آزادی
فرد و حقوق وی در پناه نهادن رنگی
بر بنای نیلورها و نیل شخصی دفاع
می کردند. اما او خود را به دلیل
نگاهش بر نقش جمع بر خلق فریاد
- از طرفداران "تک خط" (فریاد)
جدا می دانست. از همین روست که
در برخی نوشته های مربوط به این دوره
از رنگی اش، مانند "مناظرانی در
باب هنر" (۱۹۰۵)، از طرف سوسیالیست
دموکراسی در عالم هنر (۱۹۰۷) و
نامه های در باب انبیا برتری
(۱۹۱۰)، به نقد و بررسی موضوعاتی
چون تاثیر انقلاب بر روند خلافت
و تکامل فرهنگی، اهمیت هنر نیلور
طبقات و رابطه جهان بینی هنرمند
و آفرینش هنری اثر می ورزید.
لونا چارسکی، یکی از متفکرین انقلاب
۷ - ۱۹۰۵، سعی کرد تا مانند بسیاری

این است. طنز نویس واقعا نسبت
به آنچه مورد تمسخر قرار می دهد پیروزمند
است. اما او فقط در تئوری فاتح است.
برتری معنوی او از او آدم پیروزی
می سازد. اگر یک طنزنویس، علاوه
بر هوش و احساسات لطیف از قدرت
فیزیکی لازم نیز برخوردار می بود،
می توانست واقعا به آسانی بر دشمن
فایق آید و خنده پیروزمندانه ای
سر دهد. "آه، آپولوی بلودر" چهره ات
از پیروزی می درخشد. اما مشکل
اینجاست که پیتون "به چنگ مرگ"
فرو نمی افتد، چرا که آپولوی ما هنوز
به قدر کافی زورمند نیست و یا پیکانی
که به قدر کافی تیز باشد در اختیار
ندارد.

طنز پیروزی ای معنوی است که
فاقد پیروزی مادی است.
بنابراین، بدیهی ست که طنز
زمانی به تمام و کمال اهمیت خطیری
می یابد که طبقه ای نوظهور و یا قشری
اجتماعی چنان طرز تفکری را خلق
کرده باشد که به طور چشم گیری از جهان
نکری مسلط طبقه ای حاکم پیشرفته تر
است اما هنوز به آنچنان سطحی از
رشد نرسیده است که بر دشمن پیروز
گردد. قدرت واقعی و عظیم طنز بر
تفوق یافتن بر دشمن و خوار شمردن
او و ترس پنهان از او در اینجا نهفته
است؛ زهر و کینه طنز و بسیاری اوقات
غمی که همچون قابی سیاه گودا کرد
سیمای پرتالو و پرنشاط طنز را در
بر می گیرد در اینجا نهفته است. تضاد
و دیالکتیک طنز در اینجا نهفته است.

۲

سویفت! حتی در خود این اسم
هم چیزی شیطانی نهفته است. خس
خس می کند و سوت می زند. سویفت.
یادآور صغیر ابلیس است در ایرایی
به همین نام اثر آریگو بوئیتو A.Boito.
به ویژه به گونه ای که توسط چالیپین
Chaliapin ارائه شده است که
در آن او به شکلی تمسخرآمیز نیروی
تحقیر شده ولی حاکم را مورد نگاهش

قرار می دهد.
شاید در تاریخ چهره ی دیگری وجود
نداشته باشد که چنین مزاح عالی
و بسط تجسم یافته ای باشد.
سویفت در محاصره ای امواج درخشان
خنده است. به یاری قدرت مزاحش،
نجبا و وزرا را مجبور کرد به او احترام
بگذارند و تحسینش کنند. به یاری
قدرت مزاحش، او تمامی مردم ایرلند
را واداشت تا او را چون حامی شان
بپرستند. به یاری قدرت مزاحش اعمار
راتسخر کرد و در عالی ترین آثارش
برای دریافت عنوان "پرخواننده ترین
نویسنده" با بزرگ ترین نویسندگان
نسلهای بعد نیز رقابت می کند.

علی رغم عمه ای اینها او یکی از
محزون ترین، بدبخت ترین و مصیبت بار
ترین چهره های تاریخ جهان است.
"اشکهایی که جهانیان نمی بینند"
و همراه خنده عایش بودند وجودش
را سرشار از اندوه می کرد. آیا این
اشکها واقعا ناپیدا بودند؟ علی رغم
"اشکهای ناپیدا"ی کوکول، که زندگی اش
را با چنان افسردگی زهرآکنبی پایان
داد ولی برای خواننده ی حساس به
میچوچه نامرئی نیست، اشکهای سویفت
در کارعایش آشکارتر است. شاددلی
بیکران او، که زاییده ی برتری عظیم
معنوی او بر عناصر مُعاند اجتماعی
بود، به شیوه ی ارکانیک و شیمیایی
جزئی از اندوه گران، فزون از حد و
جان خراش او می بود؛ چراکه این
اندیشمند، به جای اینکه سلطان
واقعیت باشد، اغلب چیزی بیش از
فاتح اخلاقی بی پناهی نبود که در
نتیجه ی مصاف پیروزمندانه اش، طرد
شده ای از روی حماقت و زندانی کاملا
تحقیر شده ای گشت.

سویفت محنتی ست حاصل لطافت
طبع. طبع لطیف او دردی عظیم بر
جانش ریخت. این دلیل خوبی ست
برای پیوند نام او با کوکول و
گریبایدوف. این دو نیز سهم خود را
از اندوهی که طبع لطیفشان ایجاد



از روشنفکران زمان خود در آنچه الیوم
مادیسیتی ماوایس میاید. در این زمان
بود که او کتاب "معمود و سوسالیم"
را نوشت. می دانیم که وی پس از شکست
انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ - تلاش همه جانبه ای
برای تنظیم مارکسیسم در روسیه یا
گرفت. این نوشتن در عالم فلسفه
و اینکولتور به شکل تلاشهایی برای
"ملاج" و "تکامل" فلسفه مارکسیستی
انجام گرفت. بسیاری از روشنفکران
طردار بولتاریا نیز به این گرایشها
کشیده شدند (از جمله لوناچارسکی،
ماکسیم گورکی، بوکلاف و بارانوف).
لوناچارسکی، در این دوره به یک
نویسنده سوسالیم دینی را به پیش
می کشید و ادعا می کرد که سوسالیم،
دین است و سوسالیستها در پی
ایجاد دین برتر آمده اند. طرفداران
این نظر "خداسازان" لقب یافته اند.
"خداسازی" در واقع تلاشی از جانب
برخی مارکسیستها بود تا از سوی
در بازار پر رونق دین در سالهای پیش
از ۱۹۰۷ از فاصله عقب نمانند و از
سوی دیگر، فلسفه جدیدی در مقابله
اندیشه های "کهنه شده" انگلیس و
بلژیک پایه بزنند. "خداسازان"،
که اندیشه شان آمیزه ای از آموزه های
مارکس، بولشیاک و سده بوده ادعا
می کردند که این تنها مجموعه ای از
عقاید حرافی و متافیزیکی نیست.

علیه طبقات حاکم قدیمی از توده ها
نیز مدد خواسته بود، از یاری
اندیشمندان برجسته ی خرده بورژوا که
در حال رشد و شکل گرفتن بودند
برخوردار گشت.

برخورد اساسی سیاسی بین
بورژوازی و طبقات حاکم در دوران
سلطنت ملکه "آن" شکل مبارزه ی
دو حزب توری (Tory) و ویک (Whig)
را به خود گرفت.

سویفت به هیچ یک از دو حزب
توری و ویک تعلق نداشت. او فرد
بسیار برجسته ای بود که بر قله ی موج
بورژوا - لیبرالی کشیده می شد و از
افقها و تمایلات آن بسیار فزاتر
می رفت.

در واقع او نماینده ی بورژوازی
ثروتمند و میانه رو، که تبلور سیاسی اش
را در حزب ویک می جست، نبود، بلکه
نماینده ی روشنفکران خرده بورژوایی
بود که هنوز به قدر کافی در میان
توده ها جایی نیافته بودند و با فقرا
از دور نوعی رابطه ی رمانتیک و همدردی
پیدا کرده بودند.

۴

سویفت در خانواده ای فقیر به دنیا
آمد و فرزند بیوه ای تهی دست بود.
اگر به خاطر پرستاری که به او علاقه ی
وافری داشت، نبود، شاید هیچ گاه
اوان طفولیت را پشت سر نمی نهاد.
پرستار با کسب اجازه ی مادر مسکین
سویفت، برای دوسال از او نگهداری کرد.
با این همه، طفل بیچاره اقوام
متمولی داشت که غذا و پوشاک او
را تامین می کردند. او را به مدرسه
و سپس به دانشگاه فرستادند. بدین
طریق، او روشنفکر پرولتر بی سامان
و تهیدستی شد.

در دانشگاه به عنوان دانشجویی
عصبی، ناموزون و بی پشتکار شناخته
شده بود. در واقع، او به علت خشم
بی درمانی افسرده گشته بود، خشمی
که از مقایسه ی موهبت شگفت آوری
که او از آن برخوردار بود و فقر بی علای

می کرد دریافت داشته اند.

اما نه گریبایدوف و نه کوکول،
هیچ کدام، سویفت روسی نیستند.
سویفت روسی، سالتیکوف شچدرین
است. آخرین و آشناترین تصویر او
را در ذهنشان مجسم کنید. پیرمردی
لاغر اندام با ریش بلند که پارچه ای
دور زانوان بیمارش بسته است. چشمان
هوشمندش مضطربند. واقعیت سرانجام
کار او را ساخته است. سیمای انسانی
غیور، مقدس و شهید غمگانه در شما
خیره شده است. اما او اندیشمندترین
نویسنده ای بود که سرزمین روس را
موهبتی بخشید، او بزرگترین طنز نویس
ماست که گرز آتشین معنویتش را
بر مغز خوف و پست ارتجاع و لیبرالیم
می گوید. اما در نبرد علیه حماقت
مستحکم و پابرجا توان فیزیکی اش
را از دست داده است.

سویفت هم عصر ولتر و کمی مسن تر
از او بود.

مجسمه ی هودون (Houdon) را به
یاد آورید: ولتر را در زمان پیری اش
که دستان بی پناهش را بر زانوان
قرار داده در ردایی بی شکل خود را
پوشانده است و با سر لاغرش به شما
می نگرد، آکنده از زیرکی و زهری هوشمند
و آمیزه ی فوق العاده ای از احساسی
که مضاف علیه حماقت پیروزمندانه
به نتیجه رسیده است و در عین حال
اعتراف این که حماقت راه خود را
از پیش می برد به نمایش گذاشته است.

۲

در زمان سویفت و ولتر بورژوازی به
سرعت قدرت را قبضه می کرد.

سرنوشت بورژوازی یرتوان و
ثروتمند پیروزی بود. همچنین سرنوشت
این پیروزی آن بود که خود به سرمشای
زشتی نوینی بدل شود و، پس از حصول
پیروزی، از برآوردن آمالی که توده ها
در برابرش قرار داده بودند، و بورژوازی
به دروغ قولشان را داده بود، سر
باز زند.

از آنجایی که بورژوازی در مبارزه اش



بلکه بیشتر آمار و نیازهای بشری است که در قالب اینگونه‌ای ظریف طرح گرفته شده و بیشتر سوسیالیستها به نظر اینان به مبارزه با فئین و تلاش برای برپا کردن آن از زندگی عوامها و بلکه تکامل و بازسازی آن و زدودن آن از برون (از جمله خدا) است. فئین سوسیالیستی، به نظر اینان، آن عاملی است که مانند رشتن تسبیح که با آنجا را به یکدیگر پیوند می‌دهد و از آنجا که باطنها صمیم می‌شوند، جنبشهای عوامان جهان را به یکدیگر می‌پیونداند و به دست او معنا و مفهوم می‌بخشد. این نظریات برود استناد شده به روشنفکران روسی، از جمله لنین و پلخانوف و البته اکثر دربار گرفتند.

نویسنده در فصل ۱۹۱۶، "تاریخ انقلاب روسیه"، به بررسی این موضوع می‌پردازد که در آن زمان به معنای "روشنکوی" و "مقدمه از روشنفکران روسیه" بود به انقلاب صنعتی، روشنفکران روسی بر این دوره تمرکز گریز و تکامل فرهنگ نوین نقش ارزنده‌ای ایفا کردند. از روشنفکران پس از انقلاب لنینیستیک می‌توان گفت که این را تمام برداشت تاریخ ادبیات روسیه از قرن ۱۹ تا ۱۹۱۷ است. سبکهای ادبی (۱۹۱۷)، مطالعاتی در نقد ادبی

که زندگیش را آکنده از نکبت و بیچارگی کرده بود ناشی می‌شد.

درگیریهای خشونت بار طبقات شیوه‌های کهنه‌ی زندگی را درهم می‌ریخت و بخش اعظمی از توده‌ها را، که می‌کوشیدند در این هرج و مرج راهی برای خود بیابند و از طریق نگارش گریزگاهی یافته آمل، نفرتها و همدردی خود را بیان کنند، آگاه می‌کرد. از آنجا که روزنامه هنوز به وجود نیامده بود، جزوه‌های نیمه قانونی وظیفه‌ی پراکندن سخن توده‌های بیدار را به دوش گرفتند. نام نویسندگان اغلب مخفی بود و مسئولین چاپخانه، معمولاً، به خاطر چاپ این جزوات مورد مجازاتهای شدید قرار می‌گرفتند. در این جزوات نخستین مجله‌هایی که اغلب به زبان طنز به رشته‌ی تحریر در می‌آمدند، و در مجلات طنز زمان کاترین کبیر در روسیه نیز انعکاس می‌یافتند، مزاج کوشید تا زمام امور را به دست گیرد و جدل آشکار و واضح و سادگی تمسخر خود را علیه دیگر نیروهای اجتماعی به کار اندازد.

به تدریج دوستداران و حامیان مزاج افزایش یافتند. چون زعمای دولت در پی آن بودند که خود را اندیشمند جلوه دهند، مردان اندیشمند زیادتاری را جلب دستگاه دولتی می‌کردند. روشنفکران در جامعه وزنه‌ای شده بودند و وزرا ادای روشنفکران را در می‌آوردند.

سويفت، پس از آنکه از دانشگاه فارغ التحصيل شد، نزد یکی از همين وزرايی که از خردمندی خود فوق العاده غره گشته بود - سياستمدار معروف سر ويليام تميل - مشغول به کار شد. زندگي به عنوان کارمند آن وزير برای سويفت، که از استعمار و ستم خود در محل کارش به خشم آمده بود، توهين بزرگی به شمار می‌آمد. چندی بار شغل خود را ترک کرد، اما دوباره بدان بازگشت، تا اين که سرانجام بر آن شد که زندگي مرشد فروتنی را در روستای

لارکور (Larcor) ایرلند، جایی که او نخستین شاهکار خود 'داستان يك بلم'، را نوشت پیشه کند.

در بازگشت به لندن، رساله‌ای طنزآمیز و چندین مقاله در روزنامه‌ی "یاوه‌کو" (Tottler)، که به سردبیری فردی به نام استیل منتشر می‌شد، با نام مستعار Bicker Staff نوشت و چیزی نگذشت که به جرگه‌ی روزنامه‌نگاران طراز اول وارد شد. طی سالهای نخستین فعالیتهای

سیاسی‌اش، سويفت از اعضای مهم حزب ويك به شمار می‌آمد. اما، پس از آنکه حزب ويك از گردونه خارج شد و ملکه "آن"، تحت تاثیر خانم ماشام (Lady . Masham)، ندیمه‌ی جدیدش، به توری‌ها، که هارلی و سنت جان رهبرشان بودند، روی خوش نشان داد، سويفت دوستان سابق خود را ترك گفت و با دولت جدید همکاری کرد. سويفت برای این عمل تاوان سنگینی پرداخت؛ چراکه اکثر دوستانش او را متهم به "خیانت" کردند. اما او خود را برتر از بگو مگوهای دو حزب، که به پیشیزی نمی‌آوردند، می‌دانست و آرزومند قدرتی بود که برای "خير و صلاح بریتانیای کبیر" مفید باشد. سويفت در زمان دولت هارلی و سپس بولین بروک به اوج خود رسید. می‌گویند که او با قیافه‌ای رسمی و مغرور، سری شوک‌مندان به بالا گرفته، چشمان ژرفی که آتش آبی فامی از آنان ساطع می‌شد، ملیس به ردای سیاه، در سالنها و مهمانیهای وزارتخانه ظاهر می‌گشت و در آنجا، هنگامی که تقاضا کنندگان، دوستان و متملقین گوداگردش را گرفته بودند، او به نظردمی درباره‌ی مسایل گوناگون می‌پرداخت و اطمینان داشت که وزرا، تحت تاثیر نبوغ او، هیچ گاه زبان به مخالفت با وی نخواهند گشود. سويفت سه سال متمادی عملاً رئیس دولت توری بود. توری‌ها به درستی تشخیص داده بودند که بدون وجود



(۱۹۲۵)، مبارزه‌ی طبقاتی در هنر (۱۹۲۹)،

لنین و مطالعات ادبی (۱۹۳۲). در این کتابها، لوناچارسکی به بررسی افکار و آرای اندیشمندان و هنرمندانی چون یوشکین، داستایوفسکی، بلوک، گورکی، مایاکوفسکی، شکسپیر، هاینه، واکنر، پروت، رنوار و برناردشاو پرداخت.

ناگفته نباید گذاشت که لوناچارسکی، افرادی چون بوکدائف و بوخارین (سردبیر آن زمان پراودا)، از چهره‌های سرشناس جریان فرهنگی‌ای در روسیه‌ی پس از انقلاب بود که به نام "کیش پرولتری" معروف است. این جریان که در سال ۱۹۱۷، مستقل از حزب کمونیست شکل گرفته بود، داعیه‌ی آنرا داشت که پرچمدار انقلاب فرهنگی‌ست و در پی استقرار هنر و فرهنگ صد درصد پرولتری و عاری از هرگونه آغشتگی با فرهنگ طبقات دیگر است. لنین، در انتقاد از این نظریه، گفت که فرهنگ پرولتری، نه زاینده‌ی فکر معدودی انسان با فرهنگ، بلکه محصول تکامل فرهنگ بشری‌ست: "فرهنگ پرولتری چیزی نیست که از جای نامعلومی نازل شده باشد، این فرهنگ من‌درآوردی اشخاصی که خود را در رشته‌ی فرهنگ پرولتری کارشناس می‌دانند نیست. اینها سرایا لاطاعات است. فرهنگ پرولتری باید تکامل قانونمندانه‌ی آن ذخایر معلوماتی

بین عوش خود، عشقش به مردم و واقعیتهای اندوهبار زندگی احساس می‌کرد. فوق‌العاده بدبین شده بود. سیاه‌ترین یادگار خنده‌ی طنزآلود و حرمان تراژیک‌اش را او در این روزها قلم زد و آن را "پیشنهاد محبوبانه‌ی برای پیشگیری از زحمات فرزندان فقیر ایرلندی برای پدر و مادرشان و یا دوست و برای آن که از آنان به جامعه سودی برسد" نام نهاد.

سویفت در این اثر، به شیوه‌ای بسیار محتاطانه و به غایت عوشمند، پیشنهاد می‌کند که فرزندان اضافی (فقرا - م) به عنوان غذای لذیذی بر خوان زمندان قرار گیرند، "غذایی بسیار لذیذ، مقوی و مقرون به صرفه. این که آنان را دم کنند، کباب کنند، در روغن سرخ کنند و یا در آب بجوشانند چندان تفاوتی نمی‌کند."

سویفت به ژرف‌ترین نقطه‌ی خشم خود رسیده بود و هنوز هم جرقه‌های درخشان مزاح را به اطراف می‌پراکند. در این هنگام او نگارش کتابی را آغاز کرد که بعدها در رده‌ی شاهکارهای ادبیات جهان قرار گرفت و نسخه‌ی خلاصه شده‌اش از جمله آثار کلاسیک کتابهای کودکان و یکی از سرگرم کننده‌ترین و دلپذیرترین کتابهای عالم ادبیات است. اما واقعیت امر این است که "سفرهای گالیور" نومید کننده‌ترین، حزن‌آلودترین و نومیدترین طنز نه تنها درباره‌ی بشریت معاصر، بلکه، به نظر سویفت، تمامی عالم بشری است. سویفت، که اکنون دیگر سالخورده شده بود، معشوق و دلبنده‌اش، استر جانسون که سویفت "استلا" می‌نامیدش، را از دست داد. زندگی عشقی سویفت هم غیرمعمول و هم مرموز بود. او رابطه‌ی نزدیک و دوستانه و عاشقانه‌ای با استلا و نسا (استر وانهو مرایت) داشت، اما با هیچ کدام ازدواج نکرد. در عوض، به علت پیچیدگی و ابهام این روابط از نظر روانی از پا درآمد.

وی، "سلطان روزنامه‌نگاران"، آنان قادر به حفظ قدرت خود نخواهند بود. علی‌رغم عمه‌ی اینها، سویفت آدم تهی‌دستی باقی ماند. هیچ‌گاه تمایلی برای کسب ثروت نداشت و بعدها که متولی کلیسای اعظم سنت پاتریک در دوبلین شد، تا روزهای آخر حیاتش یک سوم درآمد اندکش را به فقرا می‌بخشید.

اگرچه دولت توری هنوز بر سر قدرت بود، اما موقعیت سویفت در دولت به وخامت کشید و متعاقب آن سویفت عازم ایرلند شد. درگذشت ملکه "آن" و به قدرت رسیدن جرج اول و زمامداری سفت و سخت والیول هوشیار اما فاسد سبب دور شدن سویفت از عالم سیاسی بریتانیا گشت. در بازگشت به زاد بوم خود ایرلند، سویفت از رنج و بدبختی مردمش جا خورد و اندوهگین گشت. ایرلند نه تنها تحت ستم سیاسی بود، بلکه از نظر اقتصادی هم استثمار می‌شد. ایرلند اجازه‌ی این را که به انگلستان گوسفند و به کشورهای خارجی پشم صادر کند نداشت و سیستم پولی تحمیل شده بر آن نیز جعلی بود. تصور این همه ننگ و محرومیتی که اشرافیت و بورژوازی انگلیس بر مردم فقرزده‌ی ایرلند روا می‌کردند، برایش غیرممکن بود. سویفت، که دیگر به فکر جاه و مقام نبود و از خطرات نمی‌هراسید، به مدافع و سخنگوی مردمش تبدیل گشت. "نامه‌های دراپیر" (Drapier's Letters) او نمونه‌ای از نوشته‌های روشن بینانه‌ی اوست. او بت مردمش شده بود. سویفت علاقه‌ی مردمش به زندگی کردن را برانگیخته بود و خودش را درگیر کارزاری برای دفاع از آنان کرده بود و دولت پرتوان بریتانیا را قدم به قدم به عقب نشینی وامی‌داشت.

معهدا، این موفقیت‌های جزئی رضایت خاطر سویفت را فراهم نمی‌آورد. اکنون، بیش از همیشه، شکاف عظیمی



باشد که بشریت تحت ستم جامعه‌ی سرمایه‌داری، جامعه‌ی ملاکی و جامعه‌ی بوروکراتیک به وجود آورده است. همه‌ی این راهها و کوره‌راهها ما را همانگونه به سوی فرهنگ پرولتری می‌برده است، می‌برد و همچنان خواهد برد که علم اقتصاد، که توسط مارکس حلاجی شد، آن چیزی را که جامعه‌ی بشری باید بدان نائل آید به ما باز نمود و انتقال به مبارزه‌ی طبقاتی و آغاز انقلاب پرولتری را نشان داد.^۲

لوناچارسکی از سال ۱۹۳۰ به عضویت فرهنگستان علوم شوروی درآمد. سه سال بعد در ۱۹۳۳، سفیر شوروی در اسپانیا شد و در همین سال رخت از جهان برکشید.

آنچه می‌خوانید ترجمه‌ی مقاله‌ای از لوناچارسکی در باره‌ی جوناتان سوئیفت (۱۷۴۵ - ۱۷۶۷) هزل نویس شهیر انگلیسی است. فقط سه پارکراف کوتاه از انتهای مقاله که اطلاعاتی در باره‌ی چاپ روسی 'داستان یک بلم' است، در این ترجمه حذف شده است. مشخصات مجموعه‌ی انگلیسی برگزیده‌ی مقالات لوناچارسکی، که مورد استفاده‌ی ما قرار گرفته، به شرح زیر است:

Anatoly Lunacharsky, — ON LITERATURE AND ART. Moscow: Progress Publishers, 1973.

اکنون دیگر سوئیفت پیر و محزون، عرجه بیشتر و بیشتر، در خود فرو رفت. واقعیت نفرین شده اکنون انتقام عوش و ذکاوت سوئیفت را از او می‌گرفت. اندکی قبل از مرگش آثار کبر سن در او ظاهر شد و در سن ۷۹ سالگی همچون پیرمردی دیوانه و مجنون رخت از جهان کشید. توده‌های فقیر و بی‌چیز ایرلندی گرد بستر مرگش را گرفتند. یکی دسته‌ای از موی خاکستری که بر پیشانی بی‌جان نویسنده‌ی کبیر نشسته بود را کند و آن را به یادبود "حامی ما فقرا" بین حضار تقسیم کرد.

۵

سوئیفت مرادش از "داستان یک بلم" را به وضوح در مقدمه‌ی کتاب بیان می‌دارد.

سوئیفت، که تحت تاثیر نوشته‌ی مهم هابز به نام "لویاتان"^۱ است، دولت را با والی مقایسه می‌کند که قادر به برگرداندن کشتی - یعنی کشور - است مگر آنکه توسط بلمی - مذهب، کلیسا - توجه‌اش به چیز دیگری معطوف شود. به نظر سوئیفت، بلم نظر نیروهای انقلابی را از حمله‌ی مستقیم به دولت منحرف می‌سازد.

به بیان دیگر، آنچه سوئیفت بیان می‌دارد این است که: وظیفه‌ی واقعی و با اهمیت مبارزه علیه حکومت، علیه حاکمیت طبقاتی است، اما چنین کاری در حال حاضر امکان‌پذیر نیست. معهذا، ما قادریم که در حدی که به کلیسا مربوط می‌شود آزادانه تفکر کنیم. پس، از این امکان بیشترین استفاده را ببریم.

به یاد آوریم که ولتر نیز خود را در موقعیت کاملاً مشابهی یافت. ولی این مبارزه علیه کلیسا، که خطر کمتری را در بر داشت، حتی در مقایسه با مبارزه علیه سلطنت نیز از ارج و قرب فراوانی برخوردار بود.

سوئیفت این مبارزه را به شکل شایسته‌ای به انجام رسانید.

وسیله‌ای که وی در اینجا، همانند بسیاری از کارهای دیگرش، به کار می‌گیرد شرح آشکار و کاملاً جدی بیهودگی‌های زندگی است، در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته است، رگبار و بهمنی از مزاح بر سر خواننده فرو می‌ریزد. از این نقطه نظر، تنها معدودی از آثار ادبیات جهان تاب رقابت با "داستان یک بلم" را دارند. صفحات فوق‌العاده جالبی را که به فلسفه‌ی لباس پوشیدن اختصاص یافته به خاطر آورید و این که چطور بعدها این صفحات منبع کار عمده‌ی کارلایل به نام Sartor Resartus قرار گرفت. ساختمان "داستان" چنان است

که تشبیهی هوشمندانه از تاریخ کلیساهای کاتولیک، انگلیسی (Anglican) و پیوریتن (Puritan) دین انگلستان با حمله‌ای شکوهمند بر ادبیات معاصر جاچا گشته است.

در وهله‌ی اول با استهزای بی‌نظیری روبرویم که با طنزی بی‌مانند و تلخ به داستان علاقه‌ی زایدالوصف برادر پیتر به کت و غذاش می‌پردازد و در آن آیین مرموز عشای ربانی (Communion) بی‌عین ملاحظه و ترجمی به باد تمسخر گرفته شده است. شرح مربوط به پیتر و جک جای هیچ گونه علاقه و تمایلی در نمایش مکر و سالوس بی‌حد و شمار روحانیون کاتولیک و تعلیمات احمقانه، متحجر، بی‌محتوا و ریاکارانه‌ی پیوریتن‌ها باقی نمی‌گذارد. سوئیفت در بررسی‌اش از مارتین؟ قدری دلچسب‌تر بود، اما در اینجا نیز شرحی عالی از فرصت طلبی او آمده است و در فصول آخر که دوباره مساله‌ی مارتین پیش کشیده می‌شود سیلابی از استهزا را بر مارتین به خاطر دو دلی‌اش فرو می‌ریزد.

این قسمت داستان با بی‌اعتنایی متهورانه‌ای نسبت به قوانین مذهبی پایان می‌گیرد: برنامه‌ای برای ایجاد

يك مركز مسافرت به عالم ديگر. روی عم رفته سويفت لامذهب بودن خود را کتمان نمی‌کند.

گريزهايی که سويفت برای انتقاد به نويسندگان هم دوره‌ی خویش می‌زند از وضوح چندانى برخوردار نيستند، اما کماکان سرشار از نبوغ‌اند. و خواننده امروزی، به ویژه نويسنده‌ی امروزی، در آن ژانخانه‌ای از ريشخند و نيزه‌های سمی و زهرآکين می‌یابد. زبان سويفت غالباً ريك است. او مزاج و ريشخند بر اساس سکس و کارکردهای طبيعی بدن انسان را دوست می‌دارد، اما زنه‌ار که کسی سويفت را در رده‌ی ليچارکوبانی که به مسايل شهوت انگيز و جنسی می‌پردازند (Pornographer) قرار دهد.

پوجيو (Poggio)، که از نويسندگان بشردوست و پيشرو سويفت در اين زمينه بود (چراکه ايتاليا در آن زمان از انگلستان پيشرفته‌تر بود) بيان داشت که مطاييه نويسان عصر کهن از ليچارکوبی برای خندانند خوانندگان‌شان استفاده می‌کردند، در حالی که ليچارکوبان بدطینت و نهی مغز زمان او برای برانگيختن شهوت خوانندگان‌شان به مطاييه می‌گشودند. ليچارکوبی سويفت به عیج وجه شهوت برانگيز نيست. مسيحيت نيازهای حیوانی در انسان را حقیر می‌شمرد. سويفت از اين نظر تحت تاثير مسيحيت بود. او در کمين هر لحظه‌ای است که بتواند اين بهيميت را به نژاد بشری خاطر نشان سازد. لطايف غير اخلاقی سويفت حکم تازيانه‌ای سوزان از کژنه را دارد که به انسان یادآوری می‌کند که او عملاً چیزی بيشتر از يك ميمون و حيوان نيست.

سويفت انتظار اين را نداشت که داستان اثری جاودانه شود. او در مقدمه‌ی کتاب می‌نويسد: " امروزه برایم آشکار است که تمامی قسمتهای

خوب اين کتاب با نخستين تغيير و تحولی کاملاً کهنه و بی‌اعتبار می‌گردند." سپس او به بيان چند اندیشه‌ی عالی و عزل آور می‌پردازد. بدون شك سويفت بسيار جلوتر از زمانه‌ی خود بود. اما آیا اين بدان سبب نبود که او به عنوان مردی به غایت هوشمند به نيازهای زمانه‌ی خود پاسخ داد، مرد هوشمندی که تازه بر اين نيازها واقف گشته و در پی چيرگی بر زندگی بود ؟ اين که او در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم می‌زيسته است او را از معاصران ما نيز می‌سازد. آیا اين مساله او را شايسته‌ی اين نمی‌کند که جایی را در قفسه‌ی کتابخانه‌های شهرهای سوسياليستی ما، که در دست ساختمان‌اند، اشغال کند ؟

۱۹۳۰

يادداشتها

۱- اشاره به اسطوره‌ی يونانی خدای نور، نوئوس آپولو، که تيری به بادی که پيئون نام داشت و دیوی، عولناک که سمبل تاریکی و شب است يرتاب کرد.

۲- Apollo of Belvedere

۳- لوياتان (Leviathan)، ارژدهايی دریایی که در کتاب عهد عتیق نام برده می‌شود. نيز به معنای غولی پرزور است. توماس هابز (Thomas Hobbs) متفکر سیاسی انگلیسی (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸)، لوياتان را نماد دولت می‌گیرد، که مردم، از بیم ارژدهای هرج و مرج، بدان پناه می‌برند.

۴- از قدیسين عالم مسيحيت (- ۳۱۵ ۳۹۹ م.) و حامی فرانسه.

يادداشت‌های چند کلمه درباره‌ی لوناچارسکی

۱- منابع درباره‌ی زندگی و افکار لوناچارسکی فوق‌العاده محدود است. سه نمونه‌ی زیر مآخذ عمده‌ی اطلاعات داده شده در اینجا هستند:

* *DICTIONARY OF PHILOSOPHY*, New York: International Publishers, 1984.

* *THE ENCYCLOPEDIA OF PHILOSOPHY*, Vol. 5, New York: Mc Millan Publishing Co., Ind., and The Free Press, 1972.

* *Wilczynski, J., AN ENCYCLOPEDIAIC DICTIONARY OF MARXISM, SOCIALISM AND COMMUNISM*, New York: Walter de Gruyter.

۲- برای بحث لنين، رجوع کنید به مانرياليسم و امپريوکرينيسيم، انتشارات سازمان چريکهای فدایی خلق ايران، ۱۳۵۷. برای آشنا شدن با نظريات پلخانف، به مقادّات "مانرياليسم رزمنده" و "در باب به اصطلاح مذعب پژوهی در روسیه" در جلد سوم منتخب آثار فلسفی وی رجوع کنید به:

* *SELECTED PHILOSOPHICAL WORKS*, Moscow: Progress Publishers, 1976.

از آکسلرد، تا جایی که ما اطلاع داریم، اثری به انگلیسی ترجمه نشده است. شرح مختصر نظريات وی در کتاب زیر آمده است:

* *Leszek Kolakowski, MAIN CURRENTS OF MARXISM*, Vol. 2., Oxford: Oxford University Press, 1981, pp. 449 - 450.

۳- لنين، وظیفه‌ی سازمانهای جوانان، در آثار منتخب در يك جلد، ص ۷۸۲.